

کیفیت اندرکنش ساختار و کارگزار در سیاست اسرائیل

(یک رویکرد گفتمانی - سیاسی)

امیر رضائی پناه^۱

چکیده

نسبت‌سنجی میان ساختار و کارگزار، یکی از موضوعات برجسته در علم سیاست بوده که به‌ویژه در پی امواج ساختارگرایی و پس‌ساختارگرایی معاصر برجسته شده است. محور اندیشه در این پهنه، واکاوی مرزهای تعیین‌کنندگی و جزمیت ساختار و در برابر آن عاملیت سوژه و کارگزار انسانی است. در این نوشتار کوشیده شده است این موضوع در ارتباط با امر سیاست در اسرائیل مورد بررسی قرار گیرد. رهیافت و چارچوب نظری این مقاله، آمیزه‌ای از ایستارهای فلسفی - گفتمانی و سیاسی - کاربردی است و فرضیه در چهار سطح گفتمان سیاسی، نظام سیاسی، نظام حزبی و انتخاباتی و فرایند تصمیم‌سازی در سیاست‌خارجی اسرائیل آزمون می‌شود. از دید نگارنده، امر سیاست در اسرائیل، خواه نظری و خواه عملی، در سایه چیرگی بیشینه ساختارهای برآمده از گفتمان پنهان و ایدئولوژی دینی - سیاسی صورت‌بندی شده و سوژه و کارگزار انسانی از عاملیت حاشیه‌ای برخوردار است. البته این موضوع، به‌معنای امحا و ذوب‌شدن کامل عامل انسانی (خواه به‌صورت فاعل شناسا و خواه کارگزار) در ساختارهای اسرائیل نیست، بلکه مراد تعیین‌کنندگی حداکثری ساختارهای سیاسی - ایدئولوژیک است.

واژگان کلیدی: ساختار، سوژه سیاسی، کارگزار، نظام سیاسی اسرائیل، گفتمان سیاسی اسرائیل.

مقدمه

گفت‌وگو پیرامون نسبت کارگزار و ساختار، در شمار میراث‌های مارکسیسم برای اندیشه و عمل سیاسی است. مارکسیسم کلاسیک و حتی نومارکسیسم، عموماً در پی شناخت دامنه قدرت و اختیار انسان در برهم‌زدن ساختارهای سرمایه‌دارانه بوده است. ساختارگرایی و پس‌ساختارگرایی برآیند این پویش است. در ساختارگرایی، فرد و کارگزار انسانی دارای کمینه اختیار و توان در برهم‌زدن ساختارها، و اسیر بافتارهای درهم‌تنیده است. مارکسیسم ساختارگرا، در پی خوانش علمی از آثار مارکس بوده که در دنباله به گونه‌ای پرننگ در اندیشه خوانش‌گران چپ نظریه‌گفتمان نشست کرده است. در این رهیافت هم‌چنان که فوکوی پس‌ساختارگرا می‌گوید سوژه سیاسی اسیر روابط تو در توی ساختارها است. در این رویکرد که از سوی کسانی همچون ژاک رانسیر، ژیل دلوز، سیمون کریشلی، پل ریکور، اسلاوی ژیژک، ژان فرانسوا لیوتار، جوجیو آگامبن، ژان بودریارد، آلن بدیو، ارنستو لاکلا و شنتال موف، نورمن فرکلاف، وندی براون، کارل اشمیت، دانیل بن‌سعید، کرسنتین راس، ژان لوک نانسو و... از زوایای متعدد مورد بررسی قرار گرفته است، ساختارها، ابزارهای اعمال قدرت، به‌ویژه قدرت مشروع و نفوذ هستند. قدرت در چارچوب ساختارها به‌گونه‌ای فراگیر، متکثر، پراکنده، پنهان و مشروع بر انسان اعمال می‌شود. ساختارها، به‌ویژه ساختارهای زبانی، مجرای اعمال هژمونی هستند.

نگارنده، به دنبال فراهم آوردن بستری تازه برای شناخت و فهم امر سیاست در اسراییل هستند؛ این‌که جایگاه عامل انسانی، در فرایندهای سیاسی رژیم صهیونیستی کجا است. نوشتار پیش‌رو با کانون قرار دادن اسراییل، در پی نشان دادن نسبت میان سوژه/ کارگزار^۱ و ساختار در این سامان سیاسی است. سیاست در اسراییل به‌واسطه شرایط ویژه‌ای که بر برآمدن و دنباله‌یابی زیست این سامان مترتب بوده، گرفتار شبکه درهم‌تنیده‌ای از ساختارها است که باید نسبت میان آن‌ها و کارگزار انسانی روشن بشود. مقاله خود را با این پرسش اصلی روبرو دیده است که «نسبت میان ساختار و کارگزار در سیاست اسراییل چگونه است؟». در پاسخ به این پرسش فرضیه مقدماتی می‌آید که برپایه آن «امر سیاست در اسراییل، خواه نظری و خواه عملی، در سایه چیرگی بیشینه ساختارهای برآمده از گفتمان پنهان و ایدئولوژی دینی- سیاسی صورت‌بندی شده و سوژه و کارگزار انسانی از عاملیت حاشیه‌ای برخوردار است». این جستار پس از بیان چارچوب نظری، در چهار سطح به آزمون فرضیه خویش می‌پردازد.

1- Subject/ agent

چارچوب نظری

یکم، رویکرد فلسفی - گفتمانی

ساخت‌گرایی را باید به‌عنوان برجستگی برای گرایش یا رویکردی خاص دانست تا نامی برای مکتب یا دکترینی منسجم. بیانیه یا مجموعه‌ای از اصول وجود ندارد که ساخت‌گرایی را تعریف نماید اما کلود لوی-استروس، لویی پیر آلتوسر، رونالد بارتز، ژاک لاکان و دیگران فرضیه‌های مشترکی داشتند که آن‌ها را از نسل ژان پل سارت و موریس مرلو-پونتی متمایز می‌نماید. با پیش‌بردن عرصه مطالعه به سمت و سوی سامانه تفاوت که هر دو آن‌را تحمیل می‌کنند و کنش-های سوژه را فعال می‌سازند، این گرایش با ضداومانستی بودن خود منش‌نمایی می‌شود (Choat, 2010: 11-12). مارکس درباره ارتباط کارگزار و ساختار می‌گوید: «مردان تاریخ خود را می‌سازند، اما آن‌ها این کار را آن‌گونه که می‌خواهند انجام نمی‌دهند. آن‌ها تاریخ خود را تحت شرایطی که خود برمی‌گزینند نمی‌سازند بلکه این کار تحت شرایطی صورت می‌گیرد که مستقیماً از گذشته یافت، داده و منتقل می‌شود» (Marx, 1978: 595). وبر پیشین بودن کارگزار بر ساختار را مورد بحث قرار می‌دهد (بدین معنی که ساختار باید به‌عنوان برآیند غیرعمدی کنش‌های فردی درک شود) بر این پایه که انسان‌ها با ورودشان به کنش‌های آگاهانه و هدف‌مند از دیگر اجزای طبیعت جدا می‌شوند (Callinicos, 2004: 5). از دید وبر جامعیت-هایی مانند دولت‌ها، شرکت‌ها و غیره، «تنها برآیندها و حالت‌هایی از سامان‌یابی کنش‌های ویژه-ای از افراد هستند» و «در ذهن تک‌تک افراد معنا دارند، تا اندازه‌ای به‌عنوان چیزی که واقعا وجود دارد و بخشی به‌عنوان چیزی که اقتدار هنجاری دارد... چنین انگاره‌هایی تاثیر سببی قطعی و گاه قدرتمندی بر کنش افراد واقعی دارند» (Weber, 1968: 31-32). دورکیم نیز به این پی برده است که واقعیت‌های اجتماعی شامل حالت‌های کنشی، اندیشگی و احساسی می‌شوند که برونی فرد هستند و با قدرت وادارگر و فضیلتی که به کار می‌بندند فرد را به کنترل خود درمی‌آورند (Friedman and Starr, 1997: 3-4).

استروس نخستین اندیشمندی بود که اقبال گسترده به ساخت‌گرایی را کلید زد (Blackburn, 2008). وی در کاربست روش‌های زبان‌شناسی ساختاری در انسان‌شناسی، راه را برای ورود ساخت‌گرایی به اندیشه فرانسوی هموار کرد تا در روانشناسی، نقد ادبی، تاریخ و دیگر حوزه‌ها به‌کار بسته شود (Choat, 2010: 13). استروس چهار کنش‌گر را در «روش ساختاری» طرح-ریزی کرده است که عبارتند از (Lévi-Strauss, 1963: 33): ۱. زبان‌شناسی ساختاری از

مطالعه پدیده‌های آگاهانه زبانشناسی به سمت زیربنای ناآگاهانه آن‌ها تغییر سویه می‌دهد. ۲. اصطلاح‌ها را به‌عنوان واحدهای مستقلی در نظر نمی‌گیرد بلکه روابط میان آن‌ها را به‌عنوان مبنای تحلیل قرار می‌دهد. ۳. مفهوم سیستم را معرفی می‌نماید. ۴. زبانشناسی ساختاری خواهان کشف قوانین عمومی است. آلتوسر در نامه‌خود به لاکان در سال ۱۹۶۶ بیان می‌نماید که «به-روشنی می‌توان پی برد که مفهوم مارکسیستی ساختار به چه شیوه‌هایی و بدون هیچ‌گونه سردرگمی قابل‌تمایز از مفهوم ساختار لوئی استروس است» (Althusser, 1996: 171).

فردینان دوسوسور تاثیر ژرفی بر ساخت‌گرایی داشت. ابتکار روش‌شناختی او بیش از این‌که نوعی دگرگونی در زبان ایجاد کند، الگوی نوینی برای مطالعه علوم انسانی و اجتماعی فراهم آورد (Choat, 2010: 12). می‌توان سه‌جنبه از تاثیر سوسور بر ساخت‌گرایی را شناسایی کرد: ۱. او توجه را از مفاهیم و کنش‌های آگاهانه به سامانه‌های ناخودآگاهی معطوف کرد که این کنش‌ها را تعیین، شکل‌دهی و محدود می‌نماید؛ ۲. در این سامانه‌ها، عناصر نه به‌عنوان واحدهای خودبسنده بلکه به‌عنوان مجموعه‌ای از عناصر به هم‌وابسته هستند که جایگاه خود را تنها از راه تفاوت‌شان با دیگر عناصر می‌یابند و ۳. او تحلیل هم‌زمانی را درپیش گرفت؛ تحلیلی که بر ضرورت تمرکز داشت نه بر تصادف یا هم‌آورد (Saussure, 1960: 14). در اندیشه سوسور باید میان دو پهنه اساسی تمایز قائل شد؛ نخست ساحت گفتار^۱ که متکثر و غیراصیل است و دوم ساحت سامانه نشانه^۲ که پایدار، یگانه، ساخت‌مند و دارای اصالت است (Saussure, 1966: 19 و 1966: 9-10). وی زبان (و فراتر از آن همه سیستم‌های استدلال-گر) را نظامی از تفاوت‌ها می‌داند و این‌که هویت‌های زبانشناختی ارزش‌ها رابطه‌ای هستند؛ در نتیجه تمامیت زبان در هر کنش استدلالی جداگانه‌ای نهفته است (Laclau, 2007: 37 و Gramsci, 1971: 102-104 و بنگرید به: Chomsky et al., 2002: 1).

سوژه یا کارگزار از دید آلتوسر نیز اسیر ساختارها و امری تقریباً بی‌معناست. آلتوسر به‌ویژه به‌همراه ژاک رانسیر در دهه ۱۹۶۰ کوشید از راه بازخوانی کاپیتال مارکس نظریه علمی مارکسیسم را در برابر مارکسیسم-لنینیسم روسی و نیز مارکسیسم موردنظر اصحاب مکتب فرانکفورت احیا کنند. لاکان نماینده برجسته ساختارگرایی در عالم روان‌شناسی است. اساس کار وی بر روی شرایط روانی انسان بوده است. از دید وی انسان در محیطی از تنش‌ها و عوامل

1- Parol

2- Langue

تخریبی زیست می‌کند. وی در تنش میان خود واقعی و خود آرمانی‌اش اسیر است. این موضوع زمینه و بستر ناآرامی و خلالهای روانی وی را در زندگی‌اش فراهم می‌آورد. بازگشت لاکان به فروید همواره با این شعار همراه است که «ناخودآگاه همانند زبان ساختاربندی شده است». این امر با تلاش برای پرده‌برداشتن از جاذبه‌های خیالی و آشکارسازی قانون نمادین است که بر آن حکومت دارد. به هر روی، در واپسین سال‌های تدریس لاکان، این تاکید از شکاف میان ساحت خیالی و حوزه نمادین به سمت حایل جداکننده واقعی (ساخته‌شده به صورت نمادین) از واقعیت گرایش پیدا کرد (Žižek, 2002: 222).

اندیشه پساساختارگرایی دریدا، نگرشی دوسویه نسبت به ساختارگرایی که پیش از آن بود، دارد. رویکردی که نه آنرا می‌پذیرد و نه رد می‌کند. در واقع پساساختارگرایی هم میراث‌دار ساختارگرایی است و هم هم‌آورد آن. دریدا بیان می‌دارد که «ساختار شکنی به طور همزمان هم ژستی ساختارگرا و هم ضدساختارگرایی است» (Derrida, 1991: 272). از دید وی لوئی استروس همه مرجع‌ها را به‌خاطر یک مرکز، یک سوژه، یک مرجع ممتاز و یک سرچشمه ترک می‌کند (Derrida, 1978: 286). دریدا این‌طور فکر نمی‌کند که ساختارگرایی مفهومی کاملاً ایستا از ساختار ارایه می‌دهد که گرد نشانه‌ای مرکزی پایدار شده باشد. ساختارگرایی، آن‌گونه که سوسور می‌گوید، آغازگر مرکززدایی است. او در آثار لوئی استروس نوعی دوسوگرایی می‌بیند که به‌صورت گونه‌ای اخلاق حضور، اخلاقی از نوستالژی برای ریشه‌ها، اخلاقی برای بی‌گناهی طبیعی و منسوخ، از خلوص حضور و خودحضور در گفتار نمود می‌یابد. دریدا تاکید می‌کند که تردیدی در گزینش میان یکی از این دو نیست: پساساختارگرایی به‌نوعی رد سرچشمه‌های ناب و نمایش ناب است، مسیر خود را میان این دو گزینه سپری می‌کند (Choat, 2010: 14).

مفهوم تحلیل گفتمانی سوژه برای نخستین بار از سوی فوکوی پساساختارگرا مطرح شد. دیدگاه او بر این است که سوژه‌ها در گفتمان‌ها سامان می‌یابند. وی این‌گونه استدلال می‌آورد که گفتمان ابراز همایونی یک سوژه فکری، دانشی یا گفتاری نیست. فرد از زبان برای خوداظهاری استفاده نمی‌کند؛ بلکه این زبان است که از طریق فرد صحبت می‌کند. فرد واسطه‌ای می‌شود برای فرهنگ و زبانش (Kvale, 1992: 36). بنابه گفته فوکو، سوژه مرکزگرمی می‌باشد؛ که البته این گفته او تحت تاثیر، آلتوسر، است؛ او سوژه را به ایدئولوژی نسبت می‌داد (Jorgensen & Phillips, 2002: 15). در میان خوانش‌گران نظریه گفتمان نیز لاکلا و موف بیش از دیگران

به نسبت‌یابی میان دو مفهوم کارگزار و ساختار پرداخته‌اند. از دید لاکلا و موف «سوژه همان «موقعیت سوژگی»^۱ در یک ساختار گفتمانی است بنابراین سوژه نمی‌تواند سرچشمه روابط اجتماعی باشد؛ چرا که «تجربه» به شرایط گفتمان‌گونه دقیقی از امکان‌پذیری بستگی دارد. از ویژگی گفتمان‌گونه موقعیت‌های سوژه‌ای، با توجه به نوع ارتباطی که می‌تواند میان آن‌ها وجود داشته باشد، چیزی درک نمی‌شود. از آن‌جا که هر موقعیت سوژه‌ای یک موقعیت گفتمان‌گونه است، پس بخشی از ویژگی باز هر گفتمانی را به‌خود اختصاص می‌دهد؛ در نتیجه نمی‌توان موقعیت‌های گوناگون را در سامانه بسته‌ای از تفاوت‌ها به پایداری رساند» (Laclau & Mouffe, 1985: 115). موقعیت سوژگی تنها بیانگر پیوستگی خواسته‌هایی نیست که فراتر و پیش از خود موقعیت شکل‌یافته باشند؛ بلکه موقعیتی قطعی در پایه‌گذاری آن یکپارچگی است. لاکلا و موف موقعیت‌های سوژگی را به عنوان نقاط خصومت و گونه‌های ستیز تعریف می‌نمایند (Laclau, 2005: 99 ; Laclau and Mouffe, 1985: 11). برپایه آن‌چه موف می‌گوید، ما باید سوژه را به‌صورت موقعیت‌های سوژه‌ای چندگانه و سیاسی شده (نه به‌شکل یگانه و همگن) درک نماییم. هیچ هسته‌مرکزی از هویت سوژه وجود ندارد. هر هویتی در معرض تاثیر محیط گفتمانی خویش است و در این صورت هرگز به‌هم‌پیوسته نمی‌شود؛ بلکه، سوژه‌ها در محیطی از موقعیت‌های سوژه‌ای درک می‌شوند و لزوماً با یکدیگر هم‌سان نیستند (Smith, 1998: 59; Mouffe, 1993: 73-77). در این میان تنها در هنگام جابه‌جایی گفتمان‌ها، یعنی از گاه آشکار شدن بحران یک گفتمان هژمونیک و تا برآمدن گفتمان پسین، گاه کوتاهی می‌یابد تا در چارچوب یک فاعل شناسا و کنش‌گر به‌نقش‌آفرینی بپردازد؛ این همان جایگاهی است که از آن با عنوان «سوژگی سیاسی»^۲ یاد می‌شود.

روث وداک نیز بر این باور است که سوژه‌ها رفتار زبانشناختی خود را تولید می‌کنند و رفتارهای دیگران را در سایه معانی تولید شده‌ای تشخیص می‌دهد که از راه فرهنگ به شیوه‌های ویژه‌ای از گفتار پیوند دارند (Wodak, 2009: 28). وداک به نقش سوژه سیاسی اشاره دارد و می‌گوید: «هنگامی که سوژه سیاسی را نداشته باشیم، در این صورت امکان پی‌گیری مسئولیت نیز وجود ندارد. مسئولیت سیاسی نیازمند سوژه سیاسی است که بتواند عهده‌دار مسئولیت شود» (Muntigl et al., 2000: 198). ساختارگرایی در زبانشناسی به مدلی برای ساختارگرایی در

1- subject position

2- Political subjectivity

دیگر علوم اجتماعی و انسانی تبدیل شده است (Chouliaraki and Fairclough, 1999: 47). سوژه کنش‌گر اجتماعی به رابطی میان گفت‌وگو و واقعیت تبدیل می‌شود؛ جنبشی نظری که شدت ساختارگرایی فوکوئی را تعدیل می‌نماید (Wodak and Meyer, 2001: 20).

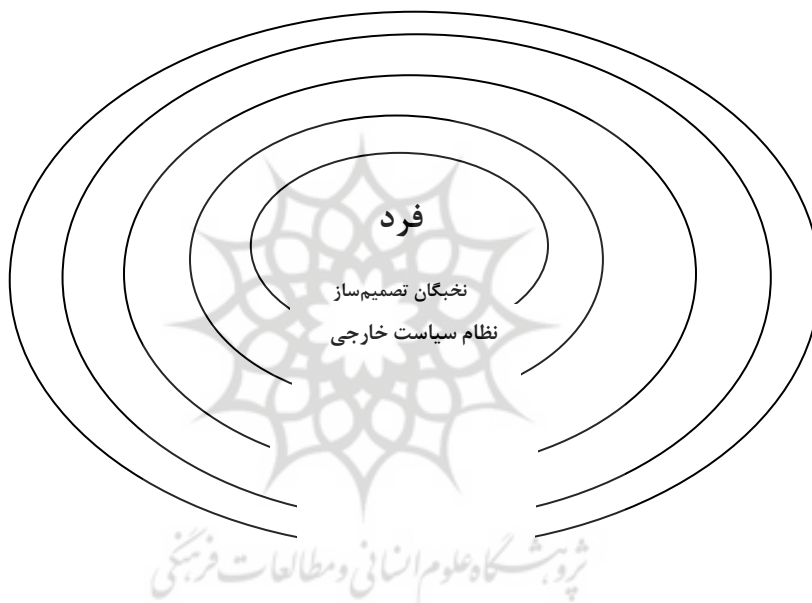
دوم، رویکرد سیاسی - کاربردی

مساله ساختار - کارگزار یکی از بنیادی‌ترین مسایل سیاسی - اجتماعی است. کارگزار و ساختار مولفه‌های تعیین‌کننده‌ای برای درک کنکاش انسان در یک جامعه و تبیین پدیده‌های اجتماعی هستند. مساله ساختار - کارگزار به مجموعه‌ای کلی از پرسش‌ها اشاره دارد که رابطه متقابل این دو مولفه و شیوه‌هایی را مدنظر قرار می‌دهند که تبیین پدیده‌های اجتماعی آن‌ها را یکپارچه می‌سازند. نظام‌های سیاسی بین‌المللی مانند هر نظام اجتماعی دیگری از کارگزارها و ساختارها تشکیل شده‌اند. افزون بر این، ساختار و کارگزار به هم وابسته‌اند. در تعریف کارگزار و ساختار می‌توان دو معیار هستی‌شناسانه را مدنظر قرار داد. آن‌ها نخست باید به عنوان موجودیت‌های مستقل و ناکاستنی تصور شوند و دوم این‌که برای ایجاد روابط نظری میان مشخصه‌های کارگزار و ساختار باید آن‌ها را به‌عنوان متغیر تعریف کرد (Friedman and Starr, 1997: 11-12). باری بوزان در تعریفی از کارگزاری می‌گوید: آنچه درباره کارگزاری‌ها بیان شدنی می‌باشد دولت یا موسسه‌ای است که قدرت را اعمال یا به‌کار می‌گیرند (Buzan et al., 1993: 103). از آن‌جا که کارگزاران و ساختارها خود فرآورده‌هایی در فرایندها هستند، برای تحلیل ساختارها و کارگزاران باید هر دو موجودیت را به‌عنوان فرآورده‌ها و فرایندها مورد واکاوی قرار داد (Wight, 2006: 7). الکساندر ونت می‌پذیرد که دولت یک ساختار است اما مهم‌تر از آن این‌که دولت نوعی خاص از ساختاری است که در کارگزاری مشترک پدیدار شد. همه ساختارها نمی‌توانند چنین جهشی داشته باشند. اما بر حسب پیدایی دولت در کارگزاری مشارکتی، ونت اظهار می‌نماید که دو عامل اهمیت می‌یابند که عبارتند از انگاره کارگزاری مشارکتی و ساختار تصمیم (Wendt, 1999: 218).

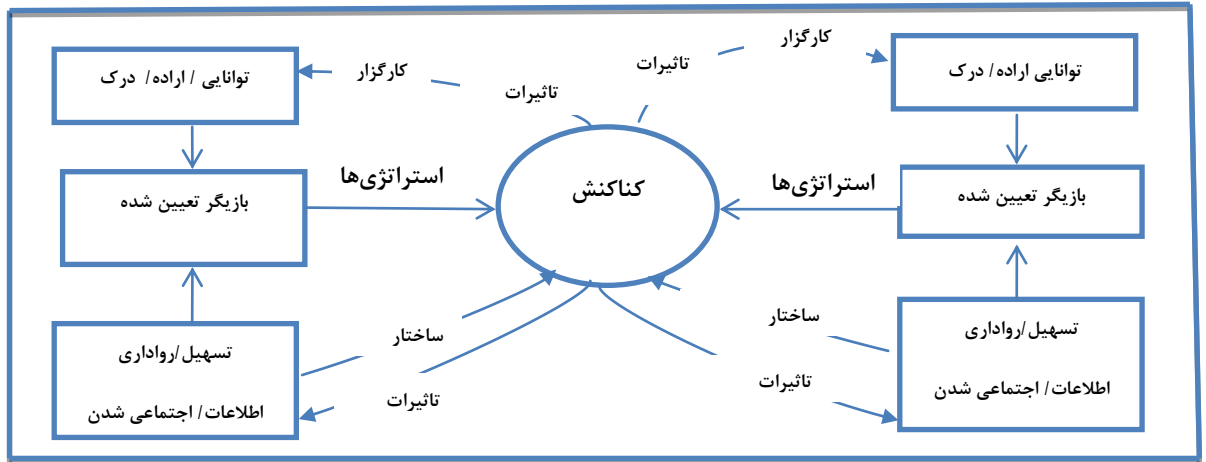
نخبگان حاکم در لایه‌های مرکزی ساختار قرار دارند؛ هر یک از آن‌ها ممکن است با تحت تاثیر قرار دادن سطوح فرصت و یا تمایل، بر رفتار کارگزار تاثیر بگذارند. در هر دو محیط منطقه‌ای و بین‌المللی که نخبگان حاکم را دربرمی‌گیرند، نخبگان حاکم با کارگزارانی که بیرون از مرزهای کشور هستند تعامل می‌یابند. لایه درونی ساختار نخبگان حاکم به تعامل نخبگان با نیروهای

اجتماعی که در مرزهای آن‌ها قرار دارند اشاره می‌کند. این‌ها نخبگانی از طبقات اقتصادی، نهادهای اجتماعی یا جنبش‌های سیاسی مخالف هستند. در لایه بوروکراتیک ساختار نخبگان حاکم، نخبگان با دیگر نیروها در دستگاه دولتی تعامل دارند. این نیروها می‌توانند در بردارنده ارتش، احزاب سیاسی، نیروی انتظامی و دیگر نهادهای اجرایی باشند (Friedman and Starr, 1997: 88).

شکل ۱. الگوی محیط سامان‌یافته‌ی هم‌مرکز (Friedman & Starr, 1997: 89)



مدل زیر چارچوبی تحلیلی ارائه می‌دهد که در تلاش برای ترکیب ساختار و کارگزار است. درک ماهیت چرخه‌ای و دگرگون‌شونده تعامل استراتژیک به‌عنوان مشروطی در فرایندهای تاریخی و جامعه‌شناختی نگریسته می‌شود. ساختار و کارگزار به‌عنوان دو مولفه ترکیب‌شونده تلقی می‌گردند به‌دیگر سخن ساختارهای اجتماعی از سوی کارگزاران و همین‌طور شیوه‌ای که در آن ساختارها کارگزار را تحت تاثیر و بازسازی می‌نمایند ترکیب شونده هستند (Finnemore 1996: 24). هم ساختار و هم کارگزار تحت تاثیر کناکش استراتژیک هستند؛ گرچه این تاثیرگذاری همزمان نیست.



شکل ۲. مدل فرانظری صورت‌بندی دوباره و حل تعارض (Aggestam, 1999: 39)

سطح تحلیل نخست؛ گفتمان سیاسی اسرائیل

با بهره‌گیری از سخنان سران رژیم صهیونیستی و نیز بروندهای کنشی این سامانه سیاسی، مفصل‌بندی نشانه‌های گفتمان چیره در این دولت را بدین‌گونه می‌توان نمایش داد:

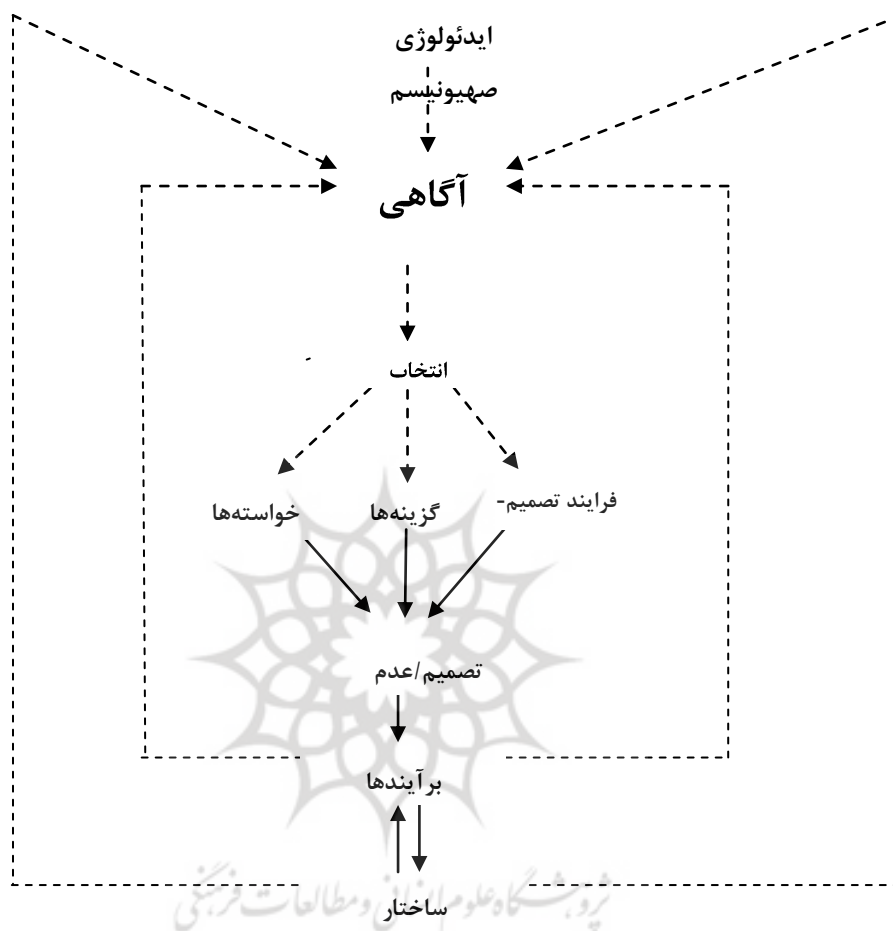


شکل ۳. سامانه مفصل‌بندی نشانگان در نظام سیاسی اسرائیل

از سامانه طراحی شده هویدا است که گفتمان سیاسی اسرائیل، یک گفتمان ایدئولوژیک و تکلیف‌گرا است. این گفتمان، آشکارا برپایه رسالت‌های تاریخی‌ای بنا شده که در این خوانش ویژه از آیین یهود و قوم‌گرایی صهیونیستی برای فرد و ساختار انگاشته شده است. در اسرائیل گفتمان سیاسی و گفتمان اخلاقی متمایز نبوده‌اند (Gover, 1994: 5). البته این به معنای خیرخواهانه بودن امر سیاست در این سامان نیست، بلکه گواهی از تکلیف‌گرا و ایدئولوژیک بودن بیشینه آن است. این گفتمان آن‌چنان که حسی از شک و عدم‌اعتماد درباره جهان ایجاد می‌کند، در خودآگاهی سوژه‌های خود دوسوگرایی یا تردیدی به‌وجود نمی‌آورد (Gover, 1994: 6-7). در اسرائیل، به‌واسطه به اوج رسیدن تکلیف‌گرایی و آرمان‌های تودرتوی ارائه‌شده توسط ساختارسیاسی، اجتماعی و مذهبی، عاملیت کارگزار و شناسا به کمینه خود می‌رسد. تحلیل گفتمان سیاسی امری نوین است که مشروعیت‌سازی و مشروعیت‌زدایی کارویژه‌های مهم آن هستند. زبان در گفتمان سیاسی کاربردی رقابت‌گونه در میان بازیگران عرصه سیاست دارد. بازیگرانی که در پی پیش‌برد و مورد پذیرش قرار دادن «جهان» خود هستند (Chilton, 2004: 8). از دیگر سو، ساختارگرایی ادعا می‌کند که چارچوبی برای سامان‌دهی و توجیه هرگونه مطالعه معناشناسانه، هر مطالعه‌ای که با تولید و درک معنا همراه است، فراهم می‌آورد. ساختارگرایی چارچوب خود را از زبان‌شناسی، نخستین سامانه معناشناختی می‌گیرد و تا تحلیل صنایع ادبی، متون غیرادبی و دیگر بخش‌ها مانند روانشناسی و انسان‌شناسی اجتماعی گسترش می‌یابد (Petit, 1977). در این استراتژی ساخت‌گرا، دولت‌هایی مانند اسرائیل، هویت اجتماعی مشترکی از صلح می‌سازند که در آن جنگ تضمین‌گر وجودی ضدخسونت است. آن‌گونه که کنت والتس می‌گوید در این بی‌قانونی چیزی وجود ندارد که مانع از شرکت دولت‌ها در جنگ شود. در چنین سناریویی، اسرائیل نمی‌تواند تسلیم شود (Matthews, 2011: 21) و (Wendt, 1992). هر خانواده اسرائیلی به‌نوعی با ارتش در ارتباط است و بیش‌تر سران اسرائیل تجربه‌های فراوانی در نیروهای نظامی یا اطلاعاتی دارند. در این برداشت، امنیت و نه ایدئولوژی یا اقتصاد، در مرکز اندیشه سیاسی اسرائیل قرار دارد (Shahak, 1994: 10). محیط امنیتی، در کنار ایدئولوژی‌گرایی افراطی و کنش‌گر، از بسترهای اصلی ادغام شناسا و کارگزار در ساختار است. اسرائیل ملتی مانند دیگر ملل نیست. بدان دلیل که این‌ها مردمانی هستند که از هنگامه پدیدار شدن اسرائیل به گونه‌ای افراطی جامعه‌ای ملی و مذهبی بوده‌اند (Buber, 1978: 248).

کتاب مقدس، حتی برای آن دسته از افرادی که علاقه مذهبی پررنگی ندارند، نیز از اهمیت خاصی در ساخت گفتمان سیاسی معاصر اسرائیل برخوردار است. تورات تحلیل خود از گفتمان سیاسی را با تمرکز بر ملتی می‌سازد که پیشرفت سیاسی آن، به‌ویژه در مقایسه با امپراتوری‌های همسایه، مانند مصر باستان، هایتی‌ها، و بابلی‌های آن هنگامه، برتر و ویژه است. در واقع می‌توان از مفهوم «نامتجانس بودن» در تفسیر پیشرفت ملت اسرائیل و گفتمان سیاسی که آن را به پیش می‌راند، بهره برد. گفتمان سیاسی اسرائیل متفاوت از هم‌عصران فرهنگی‌اش، منحصر و حتی عمدتاً در موقعیت‌هایی که به‌صورت ویژه و سنتی عمومی شناخته می‌شوند، پیشرفت نمی‌یابد: هیچ انجمن رسمیت‌یافته‌ای وجود ندارد که آگاهی فزاینده‌ای از مشارکت همگانی را موقعیت‌یابی کند (Morgenstern, 2009: 4-5). اسرائیل در این خوانش، کشوری ویژه با آرمان‌ها و رویاهای جاه‌طلبانه است که در راستای دستیابی به آن‌ها می‌تواند و باید همه چیز را فدا و قربانی کند. این ایدئولوژی، هیچ مانعی را نمی‌پذیرد (Zanotti, 2012: 11).

رابطه میان گفتمان سیاسی اسرائیل و مذهب چیزی فراتر از یک ارتباط ساده است. این ارتباط در مقایسه با کشورهای غربی تحت دو مولفه مبنایی است: نخست، اسرائیل کاشانه گروه‌های مذهبی متعدد و متنوعی است. با وجود این که یهودیت مهم‌ترین مذهب است، نظام قانونی اسرائیل قول پشتیبانی از همه گروه‌های مذهبی را داده است و دوم، تنش میان جوامع مذهبی و سکولار وجود دارد. نقش مذهب در اسرائیل را می‌توان در گستره‌ای از نظام‌ها از جمله جامعه‌شناسی، تاریخ و قانون مطالعه کرد. ارتباط میان مذهب و صهیونیسم در مرکز فرایندهای تاریخی قرار دارد که به بنانهادن اسرائیل منتهی شد. صهیونیسم زمانی ظهور یافت که جهان اسرائیلی در اروپا در لبه مدرنیته قرار داشت. فرایند رستگاری و ظهور مفهوم مدرن ملی‌گرایی تاثیر مستقیمی بر یهودیان داشت. در طول تاریخ اسرائیل تنش میان سکولارها و مذهبیون هیچ‌گاه حل نشد (Fuchs, 2010: 1-3).



شکل ۴. الگوی رابطه متقابل ساختار و کارگزار در گفتمان سیاسی اسرائیل (Friedman &

دولت اسرائیل، ناسیونالیسم یهودی اسرائیلی و پروژه ملی کردن یهودیان در تابعیت‌شان، همیشه با منطق ریشه‌ای شکل‌یابی در ستیز بوده است. از منظر حکومت‌گری، هر بخش قابل درکی (ایدئولوژیکی، قومی، مذهبی) میان یهودیان اسرائیلی نمود براندازنده این شکل‌گیری ریشه‌ای است (Handelman, 2004: 34). ملی‌گرایی اسرائیلی، خود ساختاری پنداری است. به‌ندرت می‌توان موجودیتی یافت که این نقش مبین آن باشد و مباحثی وجود دارند که درباره آن مردد هستند. ارجاع مشترکی که صورت می‌گیرد مبنی بر «ناسیونالیسم یهودی» یا «ناسیونالیسم

اسرائیلی - یهودی» است اما بیش از ۲۰ درصد از اسرائیلی‌ها را فلسطینی‌ها تشکیل می‌دهند. در بافت ملی‌گرایی اسرائیلی، صهیونیسم، حکومت کردن چند تاکید منحصر به فرد و اضافی را شامل می‌شود (Shoshana, 2011: 777): ۱. بازگشت به قلمرو در اسرائیل / فلسطین؛ ۲. احیای زبان عبری؛ ۳. انکار پراکندگی جمعیت یهود و ۴. ایجاد مدلی از یهود نوین. در چارچوب این آرمان‌گرایی، اگرچه فرد و آزادی‌های فردی وی، به‌ویژه در چارچوب دموکراسی، لیبرالیسم و حقوق بشر مورد توجه قرار می‌گیرد، اما جایگاه آن به‌عنوان شناسا و کنش‌گر در هزارتوی ساختارهای درهم‌تنیده گم می‌شود. از همین‌جا است که مارتین بوبر اومانیزم عبری را در برابر ملی‌گرایی یهودی قرار می‌دهد. وی اسرائیل را ملتی در دیگر ملل می‌داند که راهی راستین برای رهایی، نگهداشت و تثبیت خود نمی‌داند. این ملت مانند فردی است که تنها خواهان حفظ و خوداظهاری است و این کار به او موجودیتی بی‌معنی می‌دهد. بنابراین ملتی که هدف دیگری نداشته باشد مستحق نابودی است. بوبر می‌گوید: «با تضاد قرار دادن اومانیزم و ملی‌گرایی یهودی، که چیزی جز خوداظهاری پوچ نیست، می‌خواهم بگویم که جنبش صهیونیست در این پیوستگی باید یکی را برگزیند؛ خودخواهی ملی یا اومانیزم ملی. اگر خودخواهی ملی را انتخاب نماید، این نیز به سرنوشتی دچار خواهد شد که به زودی بر سر همه ملی‌گرایی‌های پوچ فرود خواهد آمد؛ ملی‌گرایی که وظیفه فراملی واقعی‌ای در پیش روی ملت خود قرار نمی‌دهد. اما اگر به سمت اومانیزم یهودی به پیش رود، پس از این‌که ملی‌گرایی پوچ معنا و توجیه خود را از دست داد، استوار و کارا می‌شود چرا که حرفی برای گفتن و عرضه به بشریت خواهد داشت» (Buber, 1978: 248).

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

مجله علمی علوم انسانی

سطح تحلیل دوم: نظام سیاسی اسرائیل

نظام سیاسی اسرائیل، استوار بر سه قوه مقننه، مجریه و قضاییه (دیوان عالی کشور و دادگاه‌ها) می‌باشد. این کشور قانون اساسی مدون نداشته و به‌جای آن قوانین بنیادین اساس کار قرار می‌گیرند. میان سال‌های ۱۹۸۸ و ۱۹۹۲، کنست قانونی بنیادینی وضع کرد که نظام پیشین دولت را با سیستم نوینی جایگزین کرد. قانون بنیادین نوین، نظامی ترکیبی را جایگزین نظام پارلمانی اسرائیل کرد. این نظام ترکیبی عنصر ریاست‌جمهوری نوینی را شامل می‌شد: انتخاب مستقیم نخست‌وزیر، به‌عنوان رئیس قوه مجریه. مولفه مهمی که در قانون پارلمانی اسرائیل حفظ شد این‌که کنست می‌تواند (با ۶۱ رای از ۱۲۰ نماینده) نخست‌وزیر را برکنار کند.

ساختار یک نظام بیانگر روابط قدرت میان نیروهای سیاسی متفاوت (میان بخش‌های دولت، میان خود بخش‌ها، و میان بخش‌ها و شهروندان) است. ساختار نظام از یک سو الگوهای تخصیص قدرت میان بازیگران گوناگون سیاسی را تحت تاثیر قرار می‌دهد و از سوی دیگر این بازیگران (یا برخی از آنها) کلید اصلاح ساختار نظام، یعنی توانایی تغییر قوانین تخصیص قدرت میان آنها، را در دست دارند (Rahat, 2008: 1). در ساختار اسرائیل، کارگزار انسانی کم‌ترین مجال را برای خودنمایی دارد. حتی روسای جمهور و نخست‌وزیران این کشور نیز در همین قاعده می‌گنجد. اسرائیل از آغاز پایه‌گذاری تاکنون روسای جمهور و نخست‌وزیرانی چند به خود دیده است. داوید بن‌گوریون، حییم وایزمن، اسحاق بن‌زوی، زلمان شائزیر، افرائیم کاتزیر، اسحاق ناوون، حییم هرزوغ، عزرا وایزمن، موشه کاتساو و شیمون پرز روسای جمهور این رژیم بوده‌اند. نخست‌وزیر در اسرائیل به وسیله مردم در انتخاب کنست برگزیده می‌شود. فرد انتخابی معمولاً رهبر بزرگ‌ترین ائتلاف حزبی در کنست است. داوید بن‌گوریون، موشه شاروت، لوی اشکول، ییگال آلون (کفیل)، گلدا مایر، اسحاق رابین، مناخیم بگین، اسحاق شامیر، شیمون پرز، ایهود باراک، آریل شارون، ایهود اولمرت و بنیامین نتانیاهو نخست‌وزیران رژیم صهیونیستی بوده‌اند. اینان گرچه از اثرگذارترین افراد در سیستم سیاسی اسرائیل بوده‌اند، اما توان برهم‌زدن سیستم به گونه‌ای نه‌تنها بنیادی، که تحول‌آمیز را نیز نداشته‌اند. در شاخه اجرایی اسرائیل روسای جمهور و نخست‌وزیران به ترتیب مهم‌ترین بازیگران نظام سیاسی آن هستند و این نخست به دلیل موقعیت سیاسی آنان و دوم به دلیل حق وتوی آنهاست. احزاب سیاسی نیز در عرصه‌های اجرایی و قانون‌گذاری و به‌ویژه در نظام حزبی که در آن اعضای گروه‌های حزبی کوچک، اعضای پارلمان را انتخاب می‌کنند، اهمیت دارند (Meydani, 2009: 34). اما با این حال، بررسی کنش‌ها و تصمیم‌های آنان به نیکی گواهی بر اسیر بودن آن در دست ایدئولوژی چیره در سیستم سیاسی این سامان سیاسی است. این مورد به‌ویژه درباره رییس‌جمهورها راست می‌نماید. رییس‌جمهور دولت اسرائیل رهبری دولت را برعهده دارد. موقعیت او عمدتاً غیرسیاسی و تشریفاتی است و قدرت اجرایی واقعی در دستان نخست‌وزیر است. کارویژه‌های رئیس‌جمهور شامل مواردی چون مشارکت در مراسم و ملاقات رسمی به‌عنوان نماینده دولت در درون و برون مرزهای سرزمین‌های اشغالی، تسلیم استوارنامه به نمایندگان دیپلماتیک اسرائیل و دیگر کشورها، پذیرش استوارنامه‌های دیپلمات‌های خارجی در اسرائیل، آغاز نخستین

جلسه کنست نوین، دریافت گزارش‌های جلسات دولت و پیشنهاد عفو زندانیان یا تخفیف مجازات و مانند آن می‌شود.

نظام سیاسی اسرائیل مبتنی بر اصل جداسازی قدرت‌ها است که در کل نوعی پیروی از الگوی کشور انگلیس است که تغییری در آن ایجاد شده‌اند و در آن شاخه اجرایی (دولت) مشروط به اعتماد شاخه قانون‌گذاری (کنست) است. استقلال شاخه قضایی (با دو شاخه مذهبی و سکولار) و وضعیت آن به عنوان پشتیبان ارزش‌های دموکراتیک و آزادی‌های مدنی، و عدالت اجتماعی نیز از سوی قانون اساسی ارایه و تضمین شده است. قوانین بنیادین اسرائیل، که مولفه اصلی نظام‌نامه نامدون اسرائیل است، نقش و قدرت تشکیلات گوناگون حاکم مانند ریاست‌جمهوری، کنست، دولت (کابینه)، بازرسی دولت، مسئولان داخلی و قوه قضائیه را تعیین می‌نماید (El-Gendy: 2010: 13-14).

سیستم سیاسی هر کشور بیش از هر چیز برآیند ساختار اجتماعی آن سامان سیاسی است. برجسته‌ترین ویژگی ساختار جمعیتی اسرائیل، تنوع بالای آن است. در کنار تقسیم‌بندی اصلی ساکنان این کشور به یهودیان (۸۰ درصد) و عرب‌ها (۲۰ درصد)، زیربخش‌های بیش‌تری دارد. به‌عنوان نمونه، یهودیان به مذهبی و سکولار تقسیم می‌شوند و سکولارها شامل جوامع مهاجر فراوانی هستند که فرهنگ خود را حفظ کرده‌اند. به همین نسبت، عرب‌ها به مسلمانان، مسیحیان و دروزی‌ها تقسیم می‌شوند. اسرائیل در کنار این گروه‌ها، گروه‌های مذهبی کوچکی هم‌چون چرکسی‌ها و سامری‌ها و جوامع مسیحی کوچکی از اروپا را نیز در خود جا داده است.

موضوع اجتماعی دیگری که بر سیستم سیاسی اسرائیل اثر گذارده است، رشد جمعیت قابل‌توجه این رژیم می‌باشد. یکی از عوامل اصلی رشد جمعیت اسرائیل مهاجرت یهودیان از سراسر جهان است. بنابر ادعای رژیم صهیونیستی، بیش‌تر این مهاجران را بازماندگان براندازی کمپ‌های اسرائیلی‌ها از سوی نازی‌ها در اروپا و بخشی از آن‌ها را مهاجران کشورهای عربی آسیا و آفریقای شمالی تشکیل می‌دهند. مهاجرت توده‌ای یهودیان به اسرائیل طی سه سال نخست پایه‌گذاری ۲۴ درصد افزایش یافت. این مهاجرت توده‌ای جمعیت اسرائیل را در کمتر از چهار سال دوبرابر کرد. اسرائیل مهاجرت و اسکان را به‌عنوان بخش فعالی از ایدئولوژی و سیاست مهاجرت‌طلبانه تشویق کرد اما پس از سال‌های نخستینی که مهاجرت گسترده‌ای به این کشور داشتند، این میزان پس از سال ۱۹۵۱ کاهش یافت (Friedlander, 1975: 581). یکی دیگر از ویژگی‌های جمعیت اسرائیل میزان رشد سریع آن است که این مساله برای کشورهای

پیشرفته غیرمعمول است. از زمان پایه‌گذاری اسرائیل، جمعیت اسرائیل ده‌برابر افزایش یافته است که این مسأله عمدتاً به دلیل مهاجرت یهودیان از سراسر جهان است. مجموعه این عوامل، نظام سیاسی‌ای را برای اسرائیل بایسته می‌نماید که قدرت در آن متکثر و هم‌پوشان باشد. گرچه در اسرائیل نیز نخبگان، قدرت سخت و نرم‌ابزاری را در دست دارند، اما الگوی قدرت در این سامان سیاسی به‌گونه‌ای است که فرد را در خود مضمحل می‌کند. این نظام به‌ویژه در برابر درخواست‌های تازه برای سهم نمودن کارگزاران جدید و دگراندیش در پهنه سیاسی بسته است. این امری است که حتی در سایه فعالیت‌های رسانه‌ای و ایدئولوژیک، و نیز در امنیت‌محور کردن فضا در رژیم صهیونیستی، در بخش بزرگی از جامعه اسرائیل نیز درونی شده است. این موضوع در گفتار از نظام حزبی و انتخاباتی مورد واکاوی بیش‌تر قرار می‌گیرد و به‌عنوان نمونه‌ای از این دست تنها به فمینیست‌ها در نظام سیاسی اسرائیل پرداخته شود. ارلا شادمی^۱ اظهار می‌دارد که انگاره فمینیست به‌طور عام، و فمینیسم رادیکال، به‌طور خاص، ریشه‌های محکمی در جامعه اسرائیل یا میان زنان اسرائیلی ندارد. تالی روزین^۲ نیز می‌گوید که مسأله، روابط اجتماعی بد فمینیسم است. «هیچ‌کس دوست ندارد که تندخو، شر، بدجنس، چپ‌گرا، نخبه‌گرا، جاه‌طلب، هم‌جنس‌باز، سردمزاج یا بی‌احساس تلقی شود» (Rom and Benjamin, 2011: 49). در اندیشه وی زنان اسرائیل بر این باورند که میان فمینیسم و فمینیستی^۳ زندگی می‌کنند. ظاهراً این یک باور محلی نیست. لورا کینپیس توضیح می‌دهد که فمینیستی و فمینیسم در روان فردی ناسازگارند. او سرچشمه این خلا را در این واقعیت می‌داند که فمینیستی هم‌چنان به‌عنوان تداوم احساسی بنیادین از نابسندگی زنانه است، در حالی که فمینیسم «می‌خواهد نابسندگی زنانه را حذف کند تا آن‌را به‌عنوان افسانه‌ای پدرسالارانه انکار کند» (Kipnis, 2006: 7). هانا سافران^۴ نیز توضیح می‌دهد که چگونه جنبش فمینیسم در اسرائیل همیشه به‌عنوان نامربوط، مشکوک و بیگانه تلقی می‌شد که با طبقه‌بندی مرسوم میان فمینیست بودن و مهربان بودن از نظر خوش‌برخورد، پسندیده و مودب بودن، هم‌خوانی دارد. حتی با این‌که جامعه اسرائیلی ستیز فمینیسم در برابر رفتار خشونت‌آمیز مردان نسبت به زنان را پسندیده می‌داند، بازهم از پذیرفتن مرتبط بودن فمینیسم سرباز می‌زند و این افسانه را می‌پروراند که زنان

-
- 1- Erella Shadmi
 - 2- Tali Rosin
 - 3- Feminity
 - 4- Hanna Safran

اسرائیلی، زنانی غربی هستند و جامعه اسرائیل برحسب شهروند بودن آن زنان، غربی شده است. بر این اساس سیاست‌سازان محلی گفتمان‌هایی را تولید می‌کنند که افزونه فمینیسم را دگرگون می‌سازند (Rom and Benjamin, 2011: 49-50). در این برداشت، کتاب مقدس نیز در وهله نخست داستانی مردانه است که مردان برای مردان نوشته‌اند. زنان بیش از هر چیزی به‌خاطر روابطشان با مردان به‌عنوان همسر یا مادر وارد این کتاب می‌شوند. در اسرائیل باستان دو ایدئولوژی بر زنان حکمرانی می‌کردند: نخست ایدئولوژی نسب‌پدیری است که از سوی برخی کتشی‌های اجتماعی پشتیبانی می‌شد، به مردان برتری می‌داد و زنان را از داشتن برخی حقوق محروم می‌کرد. دوم ایدئولوژی شرم و حیا است که همگرا با نخستین ایدئولوژی است (Yee, 2012: 43).

سطح تحلیل سوم؛ نظام حزبی و انتخاباتی

احزاب اسرائیل را می‌توان به پنج گروه اصلی، بخش کرد:

احزاب چپ: دربردارنده گروه‌هایی که خواهان دادن امتیاز بیش‌تر به اعراب هستند و گرایش‌های صلح‌طلبانه در آن‌ها بسیار قوی است و تقریباً به صورت جزئی عمل می‌کنند.

احزاب راست: در سال‌های اخیر دچار انشعاب شده‌اند و تا حدودی قدرت خود را از دست داده‌اند. آن‌ها با دادن امتیازهای فراوان به اعراب و فلسطینی‌ها مخالف‌اند و عقیده دارند که اسرائیلیان می‌توانند در هر نقطه از سرزمین باستانی اسرائیل (از کرانه باختری رود اردن در شرق، تا نوار غزه در سواحل دریای مدیترانه) آبادی برپا کنند. مفاهیم پیش‌انگاری و ابتکار را می‌توان به خوبی در تحلیل چپ و راست در گفتمان سیاسی اسرائیل به کار برد. در گفتمان غیرسیاسی، مسلماً چپ و راست برداشت‌های فاصله‌ای را به همراه دارند اما در گفتمان سیاسی، فرض بر این است که ارجاع‌های چپ و راست به فضاهای سیاسی مغایر برمی‌گردند. افزون بر این در گفتمان سیاسی، این اصلاح‌ها باید شناختی از جهان سیاست ارایه دهند (Joel Aronoff, 1984: 106).

احزاب میانه: احزاب بزرگی هستند که در آن‌ها گرایش‌های چپ و راست، تقریباً به طور یک-سان وجود دارد و بیش‌تر جنبه پراگماتیک دارند. در سال‌های اخیر، حزب کارگر از جناح چپ و حزب لیکود از جناح راست، اندک‌اندک به سوی مرکز روی آورده‌اند و احزاب میانه محسوب می‌شوند.

احزاب مذهبی یهودی: این احزاب دو هدف اصلی ترویج اصول دینی در میان مردم و تقویت موقعیت معیارهای مذهبی در دولت و پارلمان و به دست آوردن امتیازات مالی بیش تر برای قشر مذهبی و آسیب پذیر کشور را دنبال می کنند.

احزاب عربی: که از سوی اعراب ساکن در فلسطین اداره می شوند.

اصلاحات انتخاباتی زمینه ساز شتاب دگرگونی در ساختار حزبی اسرائیل شده است. اصلاحاتی که در سال ۱۹۹۲ وضع شد و در انتخابات سال ۱۹۹۶ به مرحله اجرا رسید. این امر به سربرآوردن چهارمین و واپسین نظام حزبی اسرائیل پیش از هزاره انجامید. از سال ۱۹۶۵ نظام حزبی اسرائیل دستخوش فرایندهای تغییراتی شتابانی شد که می توان آن ها را به چهار دوره تقسیم کرد که با انتخابات سال های ۱۹۷۷، ۱۹۸۸ و ۱۹۹۶ از هم متمایز می شوند. آنچه به عنوان نخستین نوع نظام حزبی اسرائیل مطرح شده است، با سه دهه فعالیت حزبی تحت حکومت بریتانیا به این دولت رسید. یکی از مهم ترین جنبه های این میراث ارتباط استوار و ایدئولوژیکی احزاب است. پایداری این ایدئولوژی ها پس از استقلال در ۱۹۴۸ راه را برای تنوع گسترده احزاب گشود و بر این پایه، تمایز میان آن ها و یکسانی ایدئولوژیکی هر کدام را برقرار ساخت. افزایش احزاب وضعیتی فراهم آورد که با آن هیچ کدام از احزاب نتوانست به تنهایی حکومت کند و پس از انتخابات، می بایست فشارهای ایدئولوژیکی را با بایستگی تشکیل ائتلاف های حکومتی کاهش دهند. میراث دیگری که از گذشته باقی مانده، سلطه مابپای^۱ است؛ حزب کارگری که توان خود را نه تنها از پیشینه ی آرا و موقعیت محوری در نظام حزبی بلکه از کنترلی که بر هستادروت^۲ و کارگزاری یهودی داشت، به دست آورده بود (Mendilow, 2003: 4).

به دلیل شکاف های گوناگونی که در جامعه اسرائیل وجود دارد، احزاب سیاسی به معرف های پیچیده ای از این شکاف ها تبدیل شده اند. احزاب در اسرائیل پیش از هر چیزی نشانگر گرایش های سیاسی مانند لیکود (از احزاب راست گرای اسرائیل) و کارگر (از احزاب چپ گرا) می باشد. احزاب می توانند بیانگر وابستگی های مذهبی (یا غیرمذهبی مانند احزاب حریدی و شاس یا حزب سکولار شینوی) باشند. احزاب اسرائیل از مقیاس جهانی خطی یا دوقطبی پیروی نمی کنند. این احزاب در طبقه بندی های متعددی از مقیاس چندبعدی قرار می گیرند. یکی از نمونه های تفاوت ایدئولوژیکی تفاوت میان احزاب لیکود و کارگر درباره ماهیت ستیز است. چندین

1- The domination of Mapai

2- Histadrut

دهه است که بحث‌های مداومی در عرصه سیاست میان این دو مکتب فکری وجود داشته است. ماهیت ایدئولوژیکی متصلب احزاب سیاسی بیانگر دشواری‌ای است که نخست‌وزیر در ایجاد ائتلافی از احزاب گوناگون با آن مواجه می‌باشد. ایدئولوژی‌ها نقش مهمی در اندیشه‌های سیاسی ایفا می‌نمایند. سیاست اغلب براساس ایدئولوژی و تعصب مورد بحث قرار می‌گیرد که این‌ها اغلب فراتر از حد خود پیش می‌روند. احزاب سیاسی، گذشته از ایدئولوژی‌ها، تحت تاثیر میزان مصلحتی هستند که تصمیم‌سازان برای آن‌ها در نظر می‌گیرند و این برنامه‌ها می‌توانند در سیاست‌های داخلی یا دلایل تاکتیکی تغییر یابند. در تشکیل ائتلاف‌های دولتی هم هر دو ایدئولوژی حزبی و و هم برنامه‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی در نظر گرفته می‌شوند (El-Gendy: 2010: 34-47).

نظام انتخاباتی اسرائیل نیز متمایز بوده و هست که این نه به دلیل پیروی از اصل تناسب بلکه به دلیل بهره از راهکار تخصیصی متناسب است. دو مولفه دیگر نیز متمایزتر هستند (Rahat, 2008: 47-48): نخست، استفاده از یک حوزه ملی برای اختصاص کرسی و دوم، سامانه لیست بسته انعطاف‌ناپذیر. مجلس موسسان که سپس به نخستین مجلس اسرائیل (از فوریه ۱۹۴۹ تا ژوئن ۱۹۵۱) تبدیل شد، به ندرت با مساله نظام انتخاباتی در ۲۲ ماه فعالیت خود سروکار داشت (Rahat, 2008: 51-52). ساختار نظام اسرائیلی به عنوان بازتاب‌کننده فرهنگ سیاسی فراگیر و موفق‌تری تلقی شده است (ساختاری که در بنانهان مبنای دولت اسرائیل سازنده بوده) و سرچشمه‌های آن را می‌توان در هنگامه پیش‌استقلال، در سازمان‌های صهیونیست و یی-شوف^۱ یافت (Rahat, 2008: 13). در نظام انتخاباتی اسرائیل، به‌واسطه نداشتن اکثریت به-وسیله هیچ یک از احزاب، زمینه بیش از هر چیز برای دولت‌های ائتلافی فراهم است. بهره‌گیری از لیست بسته، و نیز محدودیت‌هایی که برای شرکت نامزدهای مستقل در انتخابات وجود دارد، زمینه را برای بازتولید بیشینه فرایندهای پیشین فراهم می‌آورد.

هم‌چنان که در گفتار از نظام سیاسی اسرائیل گفته شد، نظام سیاسی این سامان به طور کلی و ساختار انتخاباتی و حزبی‌اش به‌گونه‌ای ویژه، متأثر از جامعه است. نظام انتخاباتی و حزبی اسرائیل، برآیند آشفستگی‌ها و چندپارگی‌های درونی جامعه است. جامعه اسرائیل به‌طور کلی به-عنوان جامعه جمع‌گرایی تلقی شده است که میهن‌پرستی بومی راسخ یکی از مولفه‌های اصلی آن است (Sagy et al., 1999: 331) و زمینه را برای موزاییکی‌شدن جامعه فراهم می‌آورد.

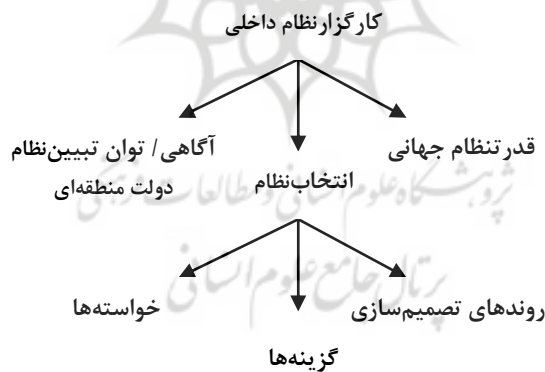
نخستین ویژگی جامعه اسرائیل این است که جامعه مهاجرپذیری است و بیش‌تر ویژگی‌های متداول چنین جوامعی را دارد. در چنین جامعه‌ای، خود طبقات، در گام شکل‌گیری هستند. در اسرائیل، اکثر مهاجران از طبقه خرده‌بورژوا می‌باشند که یا از مناطق شهری اروپای شرقی و مرکزی و یا شهرها و شهرستان‌های جهان عرب به این کشور مهاجرت کرده‌اند. مهاجران جدید در پی تغییر جایگاه خود در جامعه هستند. بیش‌تر مردم اسرائیل جایگاه اجتماعی خود را برحسب اصلیت قومی و جغرافیایی تلقی می‌کنند و بدیهی است چنین خودآگاهی سدی در برابر طبقه کارگر ایجاد می‌نماید و مانع از ایفای نقش مستقل آن‌ها می‌شود چه برسد به برپایی انقلاب (Hanegbi et al., 1971: 16-17).

شکاف طبقاتی را نمی‌توان به‌عنوان مساله‌ای تلقی کرد که برآیند صرف عرصه مرکزی سیاست می‌باشد. این شکاف را می‌توان به چیرگی فرهنگ اسرائیل که موجب ریشه‌گرفتن ناسیونالیسم از سنت‌های مذهبی است، نسبت داد. همین هویت جمعی است که شکاف‌های عمده را در این جامعه برمی‌انگیزد (Ben Rafael, 2005: 49). نزدیک به یک سده است که ساخت‌های جمع‌گرایی - فردگرایی در علوم اجتماعی به بحث گذاشته می‌شوند. محتوای خود شامل عناصر گروه-وابسته بیش‌تری در فرهنگ‌های جمع‌گرا است تا فردگرا. جمع‌گرایی بر ارزش‌هایی تاکید دارد که هدف‌شان آسایش اعضای گروه است در حالی که فردگراها ارزش‌هایی را مدنظر دارند که اهداف فردی را بهبود می‌بخشد. از سوی دیگر نشانگر مذهبی نیز طبقه‌ای اجتماعی است که در دسته‌بندی افراد بر پایه درک فرهنگی مشترک سودمند است. این نشانگر گاهی درباره اسرائیل شکل سیاسی از سازماندهی را نیز به خود می‌گیرد. نخستین دهه اسرائیل با نظام ارزشی چیره جمع‌گرا همراه بود. اسرائیل از دهه ۱۹۶۰ به صورت فزاینده‌ای به سمت و سوی ساختار مبتنی بر فرهنگ فردگرا رفته است. تفاوت در درآمد، قدرت، اعتبار و شیوه زندگی به صورت چشم‌گیری افزایش یافته و از نظر اجتماعی پذیرفته شده است. نظام ارزشی چیره آن بیشتر غرب‌محور شده و قرار گرفتن در معرض رسانه‌های گروهی و روابط بین‌المللی دهه ۱۹۹۰ این گرایش را بیش‌تر کرده است. فرایند صلح در خاورمیانه امکان فردگرایی بین‌المللی را به نسبت جمع‌گرایی بسته بومی افزایش می‌دهد. دیگر نمی‌توان جامعه اسرائیلی را واحدی یک‌دست دانست و به‌نظر می‌رسد یکی از عوامل متمایزکننده یا تقسیم‌گر نشانگر مذهب باشد (Sagy et al., 1999: 327-359). گروه‌های جمع‌گرا (مذهبی) بیش‌تر با مواردی موافق هستند که بر سرنوشت نژادپرستانه گروه خودی و چیرگی همان گروه بر دیگر گروه‌ها تاکید دارد در حالی که گروه فردگرا

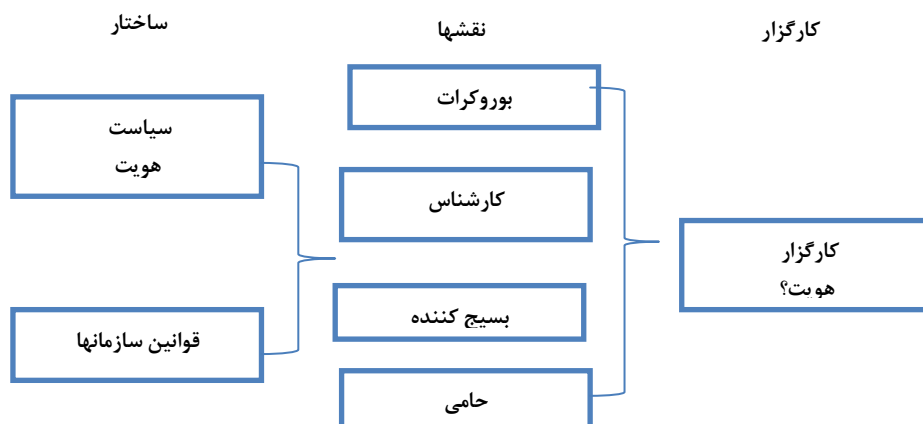
(سکولار) بیش‌تر با مواردی موافق است که دیدگاهی عام‌گرا دارند (Sagy et al., 1999: 331-332).

سطح تحلیل چهارم؛ تصمیم‌سازی در سیاست خارجی^۱

گزینه‌های موثر در سیاست خارجی از موارد هیجانی آغاز و تا مسایل جهانی گسترش دارند. چهار مولفه، محیط تصمیم‌گیری، عوامل روانشناختی، عوامل بین‌المللی و عوامل درونی بر فرایند تصمیم‌های سیاست خارجی تاثیر دارند (Mintz and DeRounen, 2010: 3-4). تصمیم‌های سیاست خارجی عموماً با مخاطرات بالا، عدم اطمینان، و ریسک قابل‌توجهی همراه هستند (Renshon and Renshon, 2008: 509). تصمیم‌سازی در سیاست خارجی چهار مرحله را دربرمی‌گیرد (Robinson and Snyder, 1965: 437): ۱. شناسایی مساله تصمیم‌گیری، ۲. جست‌وجوی جایگزین‌ها، ۳. گزینش جایگزین و ۴. به اجرا درآوردن جایگزین. انواع تصمیم‌گیری‌ها عبارت‌اند از: ۱. تصمیم‌های یک‌باره یا تک تصمیمی، ۲. تصمیم‌های کناکنشی، ۳. تصمیم‌های ترتیبی، ۴. تصمیم‌های ترتیبی-کناکنشی و ۵. تصمیم‌های گروهی.



شکل ۵. الگوی نقش‌آفرینی کارگزار در سیاست‌سازی به ویژه سیاست خارجی در حالت چیرگی کارگزار
بر ساختار (Friedman & Starr, 1997: 31)



شکل ۶. نقش برنامه‌ریز در فرایند سیاست‌سازی در اسرائیل (Andersson, 2011: 78)

تصمیم‌های سیاست‌ خارجی را می‌توان در سه سطح واکاوی کرد (Mintz and DeRouen, 2010: 18-20): نخست، فردی: این نوع تصمیم‌سازی زمانی ممکن است که رهبران قدرت بی‌کرانی در دولت دارند و نیازی به توافق دیگران ندارند. دوم، گروهی: در این نوع بیش‌تر تصمیم‌های سیاست‌ خارجی را گروه‌ها می‌سازند. مفاهیمی مانند تفکرگروهی، اندیشه جمعی، قطبی‌سازی گروهی و تاثیر شورای گروهی بیانگر اهمیت پویایی گروه‌های کوچک در تصمیم‌سازی سیاست خارجی است. و سوم، ائتلافی: واحدهای فردی نمی‌توانند در تصمیم‌سازی ائتلافی به خودی خود تصمیم‌سازی کنند. بنابراین میان بازیگران به نسبت مستقل، سطحی از مذاکره و چانه‌زنی و اهرم‌بندی وجود دارد. در این واحد هیچ تک‌بازیگری نمی‌تواند تصمیم یک‌جانبه بگیرد. در این‌جا نخستین سطح پیروی در بیرون از گروه و به سمت حزب یا هیاتی از اعضای ائتلاف گرایش دارد. تصمیم‌های سیاست‌ خارجی با عوامل متعددی شکل می‌گیرند. جهان واقعی پیچیده است و متغیرهای زیادی هنگام تصمیم‌سازی مدنظر گرفته می‌شوند. نقش پردازش اطلاعات، چارچوب‌بندی و مبانی شناختی در تصمیم‌سازی به نیاز به رویکردی روانشناسانه در تصمیم‌سازی سیاست خارجی اشاره دارد. در این میان عواملی هم‌چون شخصیت و باورهای رهبران، شیوه رهبری، احساسات، تصاویر، پایداری شناختی و استفاده از قیاس این تصمیم‌سازی را تحت تاثیر قرار داده، آن را صورت‌بندی می‌نماید (Mintz and DeRouen, 2010: 97).

کابینه اسرائیل نمونه جالبی برای تاثیر ائتلاف سیاسی بر تصمیم‌گیری سیاست‌خارجی است. اسرائیل دامنه گسترده‌ای از احزاب دارد که طیف‌های سیاسی و مذهبی را پوشش می‌دهد. برای این‌که دولتی شکل‌گیرد باید یک حزب اکثریت با دیگر احزاب تشکیل ائتلاف دهد. اغلب احزاب کوچک و محوری قدرت دولت را حفظ می‌نمایند. پناهندگی اعضای حزب می‌تواند بقای آن دولت را به خطر اندازد گستره اختیارات نخست وزیر در اسرائیل به‌حدی پایین است که ریس وزیرخارجه اسبق آمریکا، در بازدید خود از منطقه به این مساله پی برد که قدرت نخست وزیر در اسرائیل با نارسایی‌هایی جدی روبرو است. قدرت نخست وزیر به گونه‌ای است که با برآوردهای ائتلاف و ملاحظات سیاسی داخلی محدود می‌شود. این عامل بدان معنا است که هیچ تک‌بازیگری نمی‌تواند برای سیاست دولت تصمیم بگیرد. دولت اسرائیل دولتی است که بر تصمیم‌سازی‌های ائتلافی وابسته است. اعضای کابینه‌های ائتلافی وفاداری آنی خود را مرهون احزاب و حوزه‌های انتخاباتی هستند (Mintz and DeRouen, 2010: 20-23). این موضوع اگرچه قدرت چانه‌زنی و لابی‌گری کارگزاران سیاسی را در اسرائیل بالا می‌برد، اما به همان نسبت نیز عاملیت آن‌را در کناکش و کشاکش میان احزاب، گروه‌ها و جناح‌ها کاهش می‌دهد.

مایکل برشر تصمیم‌سازی سیاست‌خارجی را به‌عنوان «انتخاب یک گزینه از میان گزینه‌های متفاوت، که به مجموعه‌ای از کنش‌ها در نظام بین‌المللی منجر می‌شود. یک تصمیم از سوی یک فرد یا گروهی از افراد در نظام سیاسی گرفته می‌شود در عرصه‌ای از رفتارهای خارجی تجویز شده، عمل کند» (Brecher, 1972: 374). برپایه این تعریف، قانون اساسی اسرائیل: کنست (۱۹۵۸) و دولت (۲۰۰۱) قدرت‌های تصمیم‌گیری را برای ساختن تصمیم‌های هر سه بخش اجرایی دولت که کاملاً به شاخه قانون‌گذاری مرتبط هستند، گماشت (El-Gendy: 2010: 14). در این میان نباید از نهادهای فرادستی نیز چشم‌پوشید. برای نمونه یکی از اعضای حزب مپای درباره سیاست خارجی اسرائیل می‌گوید: «ما مسئول سیاست‌خارجی دولت اسرائیل هستیم؛ نمایندگان جنبش ما آن‌هایی هستند که برای سیاست و به همین صورت در دولت اسرائیل، تصمیم گرفته و هم‌چنان تصمیم می‌گیرند» (Bailer, 1990: 10).

تحلیل موشکافانه استراتژی‌های مهم اسرائیل و اصول واقعی سیاست خارجی، آن‌گونه که به زبان عبری بیان شده‌اند، آشکارا نشان می‌دهد که ایدئولوژی یهودی بیش از هر عامل دیگری تعیین‌گر سیاست‌های اسرائیل است. نادیده گرفتن یهودیت و ایدئولوژی یهودی موجب درک-

ناپذیری این سیاست‌ها برای آن دسته از ناظران خارجی می‌شود که درباره یهودیت چیزی جز استدلال‌های پرداخت نشده، نمی‌دانند (Shahak, 1994: 10). سیاست خارجی اسرائیل نیز مانند همه زاویه‌های زیست اسرائیل، ایدئولوژیک و استوار بر گفتمان پنهان کلی است. سیاست خارجی اسرائیل، به سوی انترناسیونالیسم یهودی گرایش دارد (Moses Leff, 2006: 6-7). در سیاست خارجی، سیاست‌مداران اسرائیلی دو الگوی سیاسی را در پیش گرفته‌اند: نخست، الگوی خاورمیانه نوین است که نقش مشارکت اقتصادی در دگرسازی ستیز را مورد تاکید قرار می‌دهد و دوم، عقب‌نشینی یک‌سویه و حصار امنیتی که مبتنی بر این باور اسرائیلی است که «هیچ شریکی» از سوی فلسطین وجود ندارد. این دو الگو، با وجود تفاوت‌شان، تلاش‌های تصمیم‌گیران بوده‌اند و در چارچوبی دوسطحی کنش داشتند تا راهی برای فرار از مذاکره درباره مسایلی باشند که میان خواسته‌های فلسطینی‌ها و عدم تسلیم اسرائیل به بن‌بست رسیده‌اند (Ben-Porat and Mizrahi, 2005: 178). از نظر بیش‌تر تحلیل‌گران برجسته سیاست خارجی اسرائیل، این سیاست با نیاز به پشتیبانی نظامی و اقتصادی سرعت گرفت، با درکی از خصومت نوشده‌ی شوروی منطبق یافت و با بی‌تفاوتی نسبت به جهان سوم آرام شد (Bailer, 1990: 2).

موضوع دیگری که نسبت میان ساختار و کارگزار را در سیاست‌سازی اسرائیل به شدت تحت تاثیر قرار داده است، نظامی‌گری و میلیتاریسم چیره در سیستم سیاسی این رژیم است. قانون سرویس امنیت اسرائیل و پدیده منحصر به فرد خدمت سربازی زنان، مورد بحث قرار دادن نمایش زنان سرباز در اردوگاه‌های نظامی، خیابان‌های شهر و رژه‌های نظامی نمودهایی از این امر است. براون‌فیلد-استین^۱ نفوذ ارتش در فرهنگ اسرائیل را مورد تحلیل قرار داده و توجه را به سمت جنبه‌های قابل دیدن فرایندهای در حال تغییر و فرار نظامی کردن جامعه اسرائیل جلب می‌نماید. وی میلیتاریسم فرهنگی در اسرائیل را به‌عنوان میلیتاریسم شهوانی تعریف می‌نماید (Sheffer and Barak, 2010: 11). در این زمینه سه رویکرد وجود دارند که دیدگاه‌های متفاوتی از الگوی تاریخی ارتباط میان غیرنظامیان و حوزه‌های نظامی به ویژه در اسرائیل را ارائه می‌دهند. این سه رویکرد عبارتند از (Sheffer and Barak, 2010: 29): ۱. رویکرد سنتی: بر اساس این رویکرد بخش غیرنظامی در طول زمان تقویت شده و این‌که نفوذ و کنترل آن بر حوزه‌های امنیتی افزایش یافته است. ۲. رویکرد انتقادی که بیانگر آن است که این فرایند تحت

¹ Brownfield-Stein

تأثیر بحران‌های بی‌پایان و بازانجامی است که اسرائیل به ویژه از سال ۱۹۶۷ با آن مواجه بوده است. این رویکرد شواهدی ارایه می‌دهد که برپایه آن اسرائیل درحالی که در نخستین دهه‌های پایه‌گذاری‌اش شاهد نفوذ قابل توجه سیاست‌های حزبی در ارتش بوده است، اما این فرایند بعدها شکل وارونه‌ای به خود گرفت و این ارتش بود که به صورت فزاینده‌ای در فعالیت‌های سیاسی دخالت داشت. ۳. سومین رویکرد بر این تأکید دارد که میلیتاریسم ذاتی صهیونیسم است و این که سرشت در حال پیشرفت میلیتاریسم در اسرائیل به این سمت و سو تمایل دارد که به- عنوان یکی از اصول سازمانی جامعه باشد و یا این که به صورتی متناوب، فرایندی را ترسیم نماید که در آن میلیتاریسم به تحمیل کنترل غیرنظامی میلیتاریسم منجر می‌شود (Sheffer and Barak, 2010: 96). افزون بر نیروهای نظامی، نیروهای امنیتی اسرائیل متشکل سرویس‌های اطلاعاتی، پلیس اسرائیل، مرزبانی، بازداشتگاه و حفاظت کنست است. موصاد آژانس امنیت اسرائیل است که مسئولیت گردآوری اطلاعات امنیتی و اقدامات پنهانی ضدتروریسم را برعهده دارد (El-Gendy: 2010: 70-78).

ساختار دیگری که فرایند تصمیم‌سازی در اسرائیل را به سوی عاملیت بیش‌تر ساختار نسبت به کارگزار می‌برد، روابط ویژه اسرائیل و غرب، به‌ویژه آمریکا است. هرگونه تصمیم‌سازی در سیاست اسرائیل، ناگزیر از دیدن بایستگی‌های ساختاری برآمده از بودن متغیر اثرگذاری به نام آمریکا است. اهداف و کنش‌های سیاست خارجی آمریکا سیاست‌های اسرائیلی‌ها را در برابر دوستان و دشمنانش تحت تأثیر قرار می‌دهد. عواملی مانند نبرد تسلیحاتی، تهدید، نوع نظام هم-آورد، غافل‌گیری استراتژیک و همین‌طور هم‌پیمانان تصمیم‌های سیاست خارجی را تحت تأثیر قرار می‌دهند (Mintz and DeRouen, 2010: 121). تصمیم‌سازی‌ها در اسرائیل همواره با مدنظر قرار دادن موقعیت اسرائیل صورت می‌گیرند. همیشه سیاست‌های ویژه آمریکا پیش از این که تصمیمی ساخته شود، واکاوی می‌شوند (El-Gendy: 2010: 145). از سوی دیگر، یهودیان آمریکا از قدرت بالایی در سودهی به گروه‌های فشار برخوردار هستند. از مهم‌ترین گروه‌های فشار یهودی آپیک (AIPAC) است که در سال ۱۹۵۴ تاسیس شد و حدود ۴۵۰۰ تن از شخصیت‌های بزرگ یهودی جامعه آمریکا را در بردارد. غیر از آن بیش از ۵۰ هزار نفر عضو دارد که سالانه و به‌طور منظم مبالغی را به عنوان کمک پرداخت می‌کنند. آپیک هدف اصلی خود را تقویت روابط میان ایالات متحده و هم‌پیمان آن، اسرائیل، معرفی کرده است. این گروه به فعالیت‌های اسرائیل‌خواهانه میان همه سنین، مذاهب، گروه‌ها و نژادها قدرت می‌دهد. کم‌تر

کارگزار سیاسی در اسرائیل و امریکا می‌تواند بدون توجه به ساختار روابط دو سامان سیاسی دست به اقدامی بزند و مطمئن باشد که هزینه آن را پرداخت نخواهد کرد.

نتیجه‌گیری

گفت‌وگو از این‌که فرد ساختار را می‌سازد یا ساختار تعیین‌کننده قواعد زیست بشر است، به بی-رهاوردی منازعه بر سر پیشگامی مرغ و تخم‌مرغ می‌باشد؛ اما باید دانست که جامعه بشری، در هر سطحی، چیزی فراتر از جمع عددی افراد است. کلاس درس، برآیند صرف بودن استاد و دانشجویانی نیست که نام‌شان در لیست کلاس می‌باشد، بلکه فراتر از آن، قواعد، اصول و جزمیتی را با خود دارد که کنش‌های افراد را در برمی‌گیرد. این بایستگی‌ها و جزمیت‌ها، از جامعه‌ای به جامعه دیگر، دیگرسان است. هرچه جامعه‌ای ایدئولوژیک‌تر، رادیکال‌تر، افراطی‌تر، وظیفه‌گراتر، بحران‌زاتر و آرمان‌گراتر باشد، فشار این ساختارها بر انسان‌هایش بیشتر می‌شود. ساختارها، تار و پودهای زیست اجتماعی بشر هستند که به نسبت نوع جامعه و سامان سیاسی، تراکم و هم‌پوشانی آن‌ها بیشتر یا کم‌تر است.

اسرائیل، یکی از ویژه‌ترین سامانه‌های سیاسی است که دنیا، به‌ویژه در جهان معاصر به خود دیده است. این رژیم پس از جنگ جهانی دوم، با وعده استیفای حقوق یهودیان، در پی برساختن چیزی است که خود سرزمین موعود می‌نامد. رژیم صهیونیستی، بنیانی ایدئولوژیک، آرمان‌گرا و وظیفه‌گرا دارد. در این واحد سیاسی، ساختارهای برآمده از ایدئولوژی چیرگی داشته و تعیین‌کننده‌اند. گفتمان سیاسی در اسرائیل استوار بر قوم-نژادگرایی صهیونیستی است که برآمده از خوانشی ویژه از یهودیت می‌باشد. اسرائیل، کشوری نژادپرست و قوم‌گرا است. این سامان برپایه برتری نژاد خودی و پایین بودن دیگر بنا شده و به طبع برابری نوع بشر را نمی‌تواند بپذیرد. در این ساختار، اومانیسیم نمی‌تواند پا بگیرد، به‌ویژه که به واسطه آرمان‌گرایی و وظیفه‌گرا بودن‌اش، نگهداشت و پرورش ساختار و ایدئولوژی را برتر از کامیابی فردی می‌داند. نظام سیاسی اسرائیل برپایه برتری و چرخش نسبی به سوی نظام پارلمانی پایه‌گذاری شده است. در این ساختار رییس‌جمهور کم‌ترین اختیارات را دارد، و موارد اجرایی به نخست‌وزیر برمی‌گردد. نخست‌وزیر معمولاً در پی ائتلاف احزاب دارای بیشینه آرا در پارلمان برگزیده می‌شود. این نخست‌وزیر همواره لبه تیز ساختار ائتلاف رای‌دهنده به وی، و اپوزیسیون نیرومند را بر خود احساس می‌کند. در چنین شرایطی، وی به سوی محافظه‌کاری گرایش می‌یابد. سیستم سیاسی اسرائیل،

گرایش به میانه را همواره تولید و بازتولید می‌کند. در چنین شرایطی، امکان ریسک بدون پرداخت هزینه به کم‌ترین اندازه خود می‌رسد و در نتیجه کارگزاران خود را ناگزیر از رعایت بایستگی‌های ساختاری می‌یابند. در این سیستم سیاسی، زمینه برای ورود بازیگران و اندیشه‌های نوین به کمینه خود می‌رسد که تلاش چند دهه‌ای فمینیست‌ها در اسرائیل برای راه‌یابی موثر به سیستم سیاسی - اجتماعی در همین راستا خوانش‌پذیر است.

نظام حزبی و انتخاباتی اسرائیل، نمودی کامل از ساختار اجتماعی این سامان سیاسی است. ساختار اجتماعی اسرائیل، چندپاره، موزاییکی، متکثر، ناهمخوان، ایدئولوژیک، استوار بر مهاجرت، با پیشینه تاریخی، حافظه و نمادهای جمعی مشترک و همبستگی اجتماعی اندک می‌باشد. در اسرائیل، ناتمام‌بودن روند جامعه‌پذیری، ادغام و درونی‌کردن ارزش‌ها و نمادها نمود فراوانی دارد. برجسته‌ترین نشانه‌های این موضوع در میان سفاردین‌ها و اعراب اسرائیل دیده می‌شود که پس از این همه سال هم‌چنان در شناخت هویت خود به عنوان یک اسرائیلی با نارسایی‌ها و کمبودهای جدی روبرو هستند. برآیند این ساخت اجتماعی، پاگیری احزاب متکثر و نظام انتخاباتی‌ای است که این تکثر را پوشش بدهد. نظام اجتماعی اسرائیل، به دلیلی داشتن ساختارهای تو در تو که هر کدام بایستگی‌های ویژه‌ای را به مخاطبین‌شان بار می‌کنند، مرکزیت - زدایی شده است. اسرائیل با ساختارهای فراوانی روبرو است که طیف آن‌ها از یهودیت باستانی تا پسا صهیونیسم و از انگاره‌های سنتی تا ایستارهای پسامدرن گسترده شده‌اند، در سایه چنین ساختارهای نیرومندی که هر کدام بایستگی‌های ویژه‌ای را تحمیل می‌کنند، کارگزار انسانی خواسته یا ناخواسته بیش‌تر دوران زیست اجتماعی‌اش را در موقعیت سوژگی طی خواهد کرد.

سطح تحلیل پایانی این مقاله، فرایند تصمیم‌سازی به‌ویژه در سیاست خارجی اسرائیل است. نوشتار در این بخش کوشیده تا با توجه به برون‌دادهای این نظام در زمینه تصمیم‌ها، فرضیه خود را به آزمون بگذارد. در یک نگرش سیستمی، کیفیت تصمیم‌سازی و برون‌دادهای تصمیمی یک سامانه سیاسی، نشان‌دهنده تعامل‌ها و کناکش‌های موجود در آن است. واکاوی فرایند و برآیندهای سیاسی در اسرائیل، به‌ویژه در زمینه سیاست خارجی گواهی می‌دهد که این سامانه سیاسی، به‌سوی هژمونی هرچه بیش‌تر ساختار بر کارگزار می‌رود. رژیم صهیونیستی اگرچه رژیم اسطوره‌پرور است، اما این اسطوره‌ها و نمادها تنها هنگامی معتبرند که مقوم ساختارها و بافتارهای ایدئولوژیک باشند. سیاست خارجی اسرائیل، برپایه منافع ملی تعریف شده در کناکش ساختارهای سیاسی، ایدئولوژیک و محیط بین‌الملل ساخته می‌شوند. نقش کارگزار انسانی در

این فرایند محدود می‌باشد. امنیت محوری و میلیتاریسم برآمده از آن، به بازتولید این فرایند بسیار یاری نموده است.

منابع

- Aggestam, Karin (1999) reframing and resolving conflict; Israeli-Palestinian Negotiations 1988-1998, Lund: Lund University Press.
- Althusser, Louis (1996) Matheron, trans. Jeffrey Mehlman. New York: Columbia University Press.
- Andersson, Ann-Catrin (2011) identity politics and city planning, the case of Jerusalem, Orebro: Orebro University.
- Bailer, Uri (1990) Between East and West: Israel's foreign policy orientation 1948-1956, Cambridge: Cambridge university press.
- Ben-Porat, Guy and Shlomo Mizrahi (2005) Political culture, alternative politics and foreign policy: The case of Israel, Policy Sciences, 38.
- Ben-Rafael, Eliezer and Yosef Gorny (2005) Is Israel One? Religion, Nationalism, and Multiculturalism Confounded, London: Brill.
- Blackburn, Simon (2008). Oxford Dictionary of Philosophy, second edition revised. Oxford: Oxford University Press, ISBN 978-0-19-954143-0
- Brecher, Michael (1972) the foreign policy system of Israel: setting, images, process. New Haven: Yale University Press.
- Buber, martin (1978) Israel and the World: Essays in a Time of Crisis, new York: schochen books.
- Buzan, Barry, Richard Little and Charles Jones. (1993) The Logic of Anarchy: Neorealism to Structural Realism. New York: Columbia University Press.
- Callinicos, Alex (2004) Making history : agency, structure, and change in social theory, Leiden: Brill.
- Chilton, Paul (2004) Analysing Political Discourse Theory and practice, London: Routledge.
- Choat, Simon (2010) Marx through Post-Structuralism Lyotard, Derrida, Foucault, Deleuze, London: Continuum International Publishing Group.
- Chomsky, Noam and Adriana Belletti, Luigi Rizzi (2002) On Nature and Language, United Kingdom: Cambridge University Press.
- Chouliaraki, Iilie and Norman Fairclough (1999) Rethinking Critical Discourse Analysis, Edinburgh: Edinburgh University Press.
- Derrida, Jacques (1978) Writing and Difference, trans. Alan Bass. London: Routledge & Kegan Paul.
- Derrida, Jacques (1991) A Derrida Reader: Between the Blinds, ed. Peggy Kamuf. New York: Columbia University Press.

- El-Gendy, Karim (2010) *the Process of Israeli Decision Making: Mechanisms, Forces and Influences*, Lebanon: Al-Zaytouna Centre for Studies and Consultations.
- Finnemore, Martha (1996). *National Interests in International Society*. Ithaca and London: Cornell University Press.
- Friedlander, Dov (1975) mass immigration and population dynamics in Israel, demography, vol 12, NO 4.
- Friedman, Gil and Harvey Starr (1997) *agency, structure and international politics, From ontology to empirical inquiry*, London: Routledge.
- Fuchs, Ilan (2010) *an Anthology: Religion in Israel*, Israel Studies. <http://www.jewishvirtuallibrary.org/jsource/isdf/text/fuchs.html>
- Gover, Yerach (1994) *Zionism: The Limits of Moral Discourse in Israeli Hebrew Fiction*, Minneapolis, Minn.: University of Minnesota Press.
- Gramsci, Antonio (1971) *Selections from the Prison Notebooks*, edited and translated by Quintin Hoare and Geoffrey Nowell Smith, New York: International Publishers.
- Handelman, Don (2004) *Nationalism and the Israeli State Bureaucratic Logic in Public Events*, Oxford: Berg.
- Hanegbi, Haim, Moshe Machover, and Akiva Orr (1971) *The Class Nature of Israel*, Cambridge: Middle East Research and Information Project.
- Joel Aronoff, Myron (1984) *Cross-Currents in Israeli Culture and Politics*, New Jersey: transaction. Inc.
- Jorgensen, Marianne and Louise Phillips (2002) *Discourse Analysis as Theory and Method*, London: SAGE.
- Kipnis, Laura (2006) *The Female Thing: Dirt, Sex, Envy, Vulnerability*, New York: Pantheon.
- Kvale, S. (1992) *postmodern psychology: a contradiction in terms?* In S. Kvale (ed.), *Psychology and Postmodernism*. London: Sage.
- Laclau, Ernesto (2005) *On Populist Reason*, London and New York: Verso.
- Laclau, Ernesto (2007) *emancipation(s)*, London/ New York: verso.
- Laclau, Ernesto, Mouffe, Chantal (1985) *Hegemony and Socialist Strategy*, (New york and London: Verso, Second Edition).
- Lévi-Strauss, Claude (1963) *Structural Anthropology*, trans. Claire Jacobson and Brooke Grundfest Schoepf. New York: Basic Books.
- Mar., Karl ()))) “A Cnntritt inn to tee Critique of Pll itical Ecmmmn” in Robert C.Tucker (ed.) *The Marx-Engels Reader*, second edition, New York: W.W. Norton and Company.
- Matthews, Elizabeth G. (2011) *The Israel–Palestine conflict: parallel discourses*, Oxon: Routledge.
- Mendilow, jonathan (2003) *Ideology, Party Change, and Electoral Campaigns in Israel, 1965–2001*, Albany: State University of New York Press.

- Meydani, assaf (2009) *Political Transformations and Political Entrepreneurs Israel in Comparative Perspective*, New York: Palgrave Macmillan.
- Mintz, Alex and Karl DeRouen Jr. (2010) *Understanding Foreign Policy Decision Making*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Morgenstern, Mira (2009) *Conceiving a nation: the development of political discourse in the Hebrew Bible*, the Pennsylvania State University Press.
- Moses Leff, lisa (2006) *Sacred Bonds of Solidarity: The Rise of Jewish Internationalism in Nineteenth*, Stanford: Stanford university press.
- Mouffe, Chantal (1993) *the Return of the Political*, London/NewYork: Verso.
- Muntigl, Peter, Gilbert Weiss, Ruth Wodak (2000) *European Union Discourses on Un/employment An interdisciplinary approach to employment policy-making and organizational change*, Amsterdam: John Benjamins Publishing Company.
- Petit, Philip (1977) *the concept of structuralism, a critical analysis*, Berkeley: university of California press.
- Rahat, Gideon (2008) *the politics of regime structure reform in democracies: Israel in comparative and theoretical perspective*, Albany: State University of New York Press.
- Renshnn, nnnathan add Stanley Rensnnn. ()))) “The Theory add Practice of Foreinn Pll icy Deciii nn Makigg.”Pll itical Pyycoolyyy 99 ()).
- Roi nsn, aames A. add Richard C. Sneer. ()))) “Deciii nn-Making in Internatinnal Pll itic..” In Internatinnal Behavior: A Social-Psychological Analysis, ed.HerbertC. Kelman. New York: Holt, Rienehart, and Winston.
- Rom, Michal and Orly Benjamin (2011) *Feminism, Family, and Identity in Irrael Wmne’’s Marital Name,*, New York: Palgrae Macmillan.
- Sagy, Shifra, Emda Orr and Dan Bar-On (1999) *Individualism and collectivism in Israeli society: comparing religious and secular high-school students*, Human Relations, Vol 52, Issue 3.
- Saussure, De F. (1986). *Course in general linguistics* (3rd ed.). (R. Harris, Trans.). Chicago: Open Court Publishing Company.
- Saussure, F. de, (1966) *Course in general linguistics*. Translated by W. Baskin, New York/Toronto/London: McGraw Hill.
- Saussure, Ferdinand de (1960) *Course in General Linguistics* , ed. Charles Bally and Albert Secheyaye, trans. Wade Baskin. London: Peter Owen.
- Shahak, Israel (1994) *Jewish History, Jewish Religion*, London: Pluto Press.
- Sheffer Gabriel & Oren Barak (2010) *Militarism and Israeli Society*, Bloomington & Indianapolis: Indiana University Press.
- Shoshana, Avi (2011) *Governmentality, self, and acting at a distance*, Social Identities: Journal for the Study of Race, Nation and Culture, 17:6.
- Smith, Anna Marie (1998) *Laclau and Mouffe: The radical democratic imaginary*, London/ New York: Routledge.

- Weber, M. (1968). Basic Sociological Terms. Economy and Society. G. Roth and C. Wittich. Berkeley, University of California Press. 3-62.
- Wendt, Alexander (1999) Social Theory of International Politics, Cambridge: Cambridge University Press.
- Wendt, Alexander (Spring 1992) "Anarchy is what States Make of It: the Social Construction of Power Politics." International Organization, 46:2.
- Wight, Colin (2006) Agents, Structures and International Relations; Politics as Ontology, Cambridge: Cambridge University Press.
- Wodak, Ruth (2009) the Discourse of Politics in Action, United States: Palgrave Macmillan.
- Wodak, Ruth and Michael Meyer (2001) methods of critical discourse analysis, London: SAGE Publications.
- Yee, Gale A. (2012) the Silenced Speak: Hannah, Mary, and Global Poverty, Feminist Theology, 21(1).
- Zanotti, Jim (2012) Israel: Background and U.S. Relations, Congressional Research Service.
- ii žek, Slavoj (1992) Looking Awry: An Introduction to Jacques Lacan Through Popular Culture, Cambridge: the MIT Press.

